

## فهم تاریخ از راه بررسی ترجمه‌ها

### کریستوفر راندل و وینسنت رافائل ترجمه پروانه معاذاللهی

برای اولین بار دو پژوهشگر سرشناس از دو رشته تاریخ و مطالعات ترجمه با یکدیگر به گفت‌وگو نشسته‌اند تا معلوم شود مطالعات ترجمه به فهم بهتر تاریخ چه کمکی می‌تواند بکند. کریستوفر راندل دارای درجه دکتری در رشته مطالعات ترجمه است و عضو هیئت علمی گروه مطالعات ترجمه دانشگاه بولونیا. موضوع پژوهش‌های راندل نقش ترجمه در دوران فاشیسم در ایتالیا بوده است. وینسنت رافائل درجه دکتری خود را در رشته تاریخ از دانشگاه کرنل گرفته و عضو هیئت علمی گروه تاریخ دانشگاه واشنگتن می‌باشد. رافائل به رابطه تاریخی میان زبان و قدرت به خصوص در کشورهایی که زیر سلطه استعمار بوده‌اند علاقه‌مند است. از نظر رافائل ترجمه‌ها همیشه ابزاری بوده برای بررسی برخی پدیده‌های تاریخی از جمله انقلاب‌های ملی، ادبیات قومی، گروش به مسیحیت؛ تئترهای مردمی، سیاست‌های اقتدارگرایانه، سرشماری‌ها در دولت‌های استعماری، عکاسی جنگ، کارگران خارجی و غیره. در این گفت‌وگو، که نسخه کوتاه شده‌اش را می‌خوانیم، هر دو پژوهشگر به نوبت از دیگری سؤال می‌کنند.

#### پرسش‌های پژوهشگر مطالعات ترجمه از تاریخ‌نویس:

**راندل:** ترجمه در اندیشه و پژوهش‌های شما نقش مهمی دارد و از این لحاظ شیوه کار شما به شیوه کار سایر تاریخ‌نویسان شباهتی ندارد.

**رافائل:** در ابتدا توجهی به مسئله ترجمه نداشتم. در خلال نوشتن رساله‌ای درباره استعمار فیلیپین توسط اسپانیا بود که توجهم به ترجمه جلب شد و از همان زمان تا به حال به نوشتن تاریخ از پایین به بالا علاقه‌مند شده‌ام. در تمام پژوهش‌های تاریخی راجع به استعمار اسپانیا،

خصوصاً پژوهش‌های ابتدای قرن بیستم، تاریخ‌نویسان از گزارش‌های مبلغان مسیحی که به زبان اسپانیایی نوشته شده به‌عنوان سند استفاده کرده‌اند. به همین دلیل، در تاریخ‌نویسی استعمار بیش از آنچه که به ملت استعمارشده پرداخته شود به عملکرد استعمارگران پرداخته شده و به مسائل مربوط به روحانیان مسیحی مانند تبلیغ دین مسیحیت، دشواری زندگی در کنار بومیان و مقابله با سوءاستفاده‌های مأموران اسپانیایی توجه شده است. علاوه بر اینها، مسائل مربوط به حکومت استعماری هم مطرح شده است؛ مسائلی مانند عزل و نصب ژنرال‌ها و فرمانداران متفاوت، جنگ با مسلمانان، انگلیسی‌ها و هلندی‌ها، سیاست تفویض مناصب، جمع‌آوری مالیات، درگیری با روحانیان، سرکوب بومیان آشوبگر و کنترل تاجران چینی. در تاریخ‌نویسی استعمار هیچ مطلبی از زبان مردم بومی ذکر نشده است؛ چون روایتی از زبان بومیان که هم‌تراز روایت‌های اسپانیایی باشد وجود ندارد و این بخشی از مشکل است. اما، من در بررسی منابع متوجه مطلبی شدم که خیلی از محققان این حوزه به آن برخورد کرده بودند ولی آن را جدی نگرفته بودند و آن نقش ترجمه در طرح اسپانیایی‌ها برای تغییر دین بومیان بود. آموزش زبان‌های لاتین و اسپانیایی به بومیان عملاً غیرممکن بود؛ چون تعداد اسپانیایی‌ها در این مستعمره دوردست بسیار کم بود. در نتیجه، مبلغان دینی با الگوگرفتن از نحوه آموزش مذهبی به بومیان آمریکا شروع به یادگیری زبان‌های بومی کردند. آنها برای اینکه بتوانند بومیان را موعظه کنند و یا اینکه آیین‌های مذهبی مخصوصاً اعتراف به گناه را اجرا کنند شروع به نوشتن کتاب‌های دستور زبان و فرهنگ لغت کرده و اصطلاحات بومی را هم بازنویسی کردند. تغییر دین نقشی اساسی در پروژه استعمار و تسلط اسپانیایی‌ها بر فیلیپین داشت. وقتی به این نقش توجه می‌کنیم به راحتی می‌توانیم تشخیص دهیم که ترجمه در آن دوران بستری ارتباطی را فراهم کرد که به واسطه آن تسلط استعمارگران بر بومیان فیلیپین محقق شد... اما بعد از مدت کوتاهی برایم محرز شد که این پروژه محکوم به شکست بوده است؛ چون مبلغان مذهبی با واژه‌هایی در زبان بومیان مواجه می‌شدند که هیچ معادلی در زبان‌های اسپانیایی یا لاتین نداشتند و همین باعث می‌شد که آنها از سوءبرداشت‌های بومیان هراس داشته باشند. همین مقاومت زبان بومی در برابر ترجمه متون مسیحی توسط استعمارگران اسپانیایی بود که مرا متوجه عاملیت بومیان کرد. این مسئله را از روایات بومیان نمی‌شد فهمید؛ ولی از زبان آنها که مخزن جهان زیستی آنهاست می‌توان واکنش بومیان نسبت به تغییر مذهب و حتی استعمار اسپانیا را درک کرد.

**راندل:** یکی از دیدگاه‌های جالب درباره ترجمه این است که از راه بررسی ترجمه‌ها

می‌توان روایت تاریخی متفاوتی نوشت، روایتی از پایین به بالا که از روایت‌های متداول تاریخ‌نویسان از نهادها و آدم‌های کله‌گنده تاریخ فراتر می‌رود. لطفاً توضیح بدهید که بررسی ترجمه‌ها چگونه ممکن است به روایتی از تاریخ بینجامد که از روایت مورخانی که به بررسی ترجمه‌ها اهمیتی نمی‌دهند متفاوت باشد.



**رافائل:** من همیشه به ترجمه‌ها علاقمند بوده‌ام. برایم جالب بوده بینم مترجمان چگونه از شیوه نگارش معیار پیروی و یا عدول می‌کنند. به همین دلیل، موضوعات متنوعی نظر مرا به خود جلب کرده‌است، موضوعاتی مانند اینکه زبان کوچه یا زبان کریول<sup>۱</sup> چگونه به وجود می‌آید و یا اینکه زبان‌های بومی چگونه برای انطباق با زبان دولت استعمارگر تغییر می‌کنند و یا اینکه ملی‌گرایان طبقه متوسط، کارگران خارجی، نویسندگان محلی یا گفتمان‌های تبلیغاتی چگونه تحت‌تأثیر فشارهای زبانی، اقتصادی، سیاسی و جهانی‌سازی قرار

می‌گیرند. ترجمه‌ها منظری برای پژوهشگر فراهم می‌کند تا بتواند از آن منظر کم‌وکیف دزدی‌ها و عاریه‌گرفتن‌های گروه‌های اجتماعی از یکدیگر را بررسی کرد و فهمید چرا گروه‌ها با تغییر روابط قدرت دست به انقلاب می‌زنند یا مقاومت می‌کنند.

**راندل:** شما اعتقاد دارید که «ترجمه همواره در تاریخ روابط اجتماعی اهمیت داشته است». من هم با شما موافقم، ولی چطور مورخان به این جنبه از تاریخ روابط اجتماعی توجهی نشان نداده‌اند؟

**رافائل:** مسئله اصلی همین است. تصور من این است که مورخانی که با موضوع آگاهی و زبان، معرفت و گفتمان‌های گوناگون آن و نیز جنبه‌های زیباشناختی و ادبی گفتمان‌های

---

۱ زبان کریول (creole) از ترکیب زبان یک کشور استعمارگر با زبان‌های محلی به وجود می‌آید. این زبان مرکب را پس از اینکه به وضعیت پایدار می‌رسد به‌عنوان زبان مادری به کودکان می‌آموزند. غالب این زبان‌ها حاصل گسترش استعمار اروپاییان بوده‌اند و لغات آنها از ترکیب زبان‌های محلی با زبان‌های انگلیسی، فرانسوی، اسپانیایی یا پرتغالی ساخته شده‌اند.

سیاسی آشنا هستند به اهمیت ترجمه نیز واقفند. برعکس، مورخانی که به این موضوعات علاقه‌ای ندارند، زبان را صرفاً ابزاری برای برقراری ارتباط و فاقد تأثیر اجتماعی می‌دانند و به همین دلیل به ترجمه توجهی نمی‌کنند.

**راندل:** آیا می‌توان گفت که پژوهش‌های تاریخی که در حوزه ترجمه صورت گرفته به گفتمان تاریخ‌نویسان راه پیدا نکرده است؟ اگر چنین است، به نظر شما علت چیست؟  
**رافائل:** در آموزش تاریخ‌نگاری، معمولاً بهای چندانی به زبان داده نمی‌شود و آن را صرفاً ابزاری برای برقراری ارتباط و یا مانعی در درک دنیای واقعی می‌دانند. بسیاری از مورخان از نقش عاملیت زبان غافلند و یا به بررسی زبان و بازتاب‌های اجتماعی آن هیچ علاقه‌ای ندارند، درحالی‌که منتقدان ادبی، فیلسوفان و انسان‌شناسان همیشه با زبان درگیر هستند و در بین زبان‌ها به دنبال شباهت‌ها می‌گردند و درباره ریشه‌ها و واژه‌ها کندوکاو می‌کنند و از عدم قطعیت معنا و هرمنوتیک سخن می‌گویند. اما تاریخ‌نگارانی که پژوهش را فرایندی هرمنوتیک می‌دانند و معتقدند که پژوهش‌های آرشیوی بخشی از روند عام ترجمه هستند، مسلماً مطالعات ترجمه را جدی می‌گیرند و حرف‌های جالبی برای گفتن به پژوهشگران مطالعات ترجمه دارند. ولی تاجایی که من می‌دانم اکثر تاریخ‌نگاران چنین رویکردی ندارند. این مسئله از اهمیت کار آنها نمی‌کاهد، اما مخاطبان آنها را محدود می‌کند و باعث می‌شود که نتایج پژوهش‌های آنان برای پژوهشگران مطالعات ترجمه چندان جالب نباشد. در واقع می‌شود گفت که بین تاریخ‌نگاران و پژوهشگران ترجمه رابطه متوازی وجود ندارد. باینکه مطالعات تاریخی همواره مورد توجه محققان مطالعات ترجمه بوده است، پژوهشگران تاریخ به ندرت به مطالعات ترجمه علاقه نشان داده‌اند.

**راندل:** به نظر من زمانی که پارادایم‌های رایج در مطالعات ترجمه مانند دوگانه بومی‌سازی در برابر بیگانه‌سازی یا نظریه نظام‌های چندگانه را (که دو پارادایم پرکاربرد هستند) به جریان ترجمه در بافت‌های تاریخی مختلف نسبت می‌دهیم، آن وقت معلوم نمی‌شود که هر بافت تاریخی چه ویژگی خاصی داشته است. بنابراین در توصیف بافت‌های تاریخی به بینش جدیدی دست نمی‌یابیم و صرفاً پارادایم‌هایی را تأیید می‌کنیم که خودمان آنها را از پیش مفروض پنداشته‌ایم. من معتقدم تمرکز بیش‌ازحد بر مترجمان و کنش ترجمه باعث چنین کج‌فهمی‌هایی می‌شود، حال آنکه باید بر نقش ترجمه به‌عنوان پدیده‌ای ادبی، تاریخی و اجتماعی تمرکز کرد و ترجمه را لنزی تلقی کرد که از پشت آن می‌توان موضوعی تاریخی را به روشی جالب و نو بررسی مجدد و تفسیر کرد.

**رافائل:** با بسیاری از نکته‌هایی که فرمودید موافقم. این خطر وجود دارد که تاریخ‌نویسان برخی مفاهیم مطالعات ترجمه را بزرگ‌نمایی کنند یا حقایق مسلم بپندارند. به نظرم تاجایی باید از این مفاهیم استفاده کرد که با موضوع پژوهش تناسب داشته باشند و زمانی که به کار بستن آنها مانع پیشرفت پژوهش شود بایستی آنها را کنار گذاشت. برای توضیح برخی مسائل تاریخی نه تنها می‌توان؛ بلکه باید به مطالعات ترجمه رجوع کرد، اما ریشه‌یابی تاریخی مفاهیم ترجمه نیز اهمیت دارد. همان‌طور که گفتم مسئله ترجمه بایستی از بطن پژوهش پدید آید، نه اینکه از ابتدای امر بر پژوهش تحمیل شود.

### پرسش‌های تاریخ‌نویس از پژوهشگر مطالعات ترجمه:

**رافائل:** در مقاله خود با عنوان «تاریخ از منظر ترجمه» به مسئله مهمی پرداخته‌اید و آن اینکه آیا ترجمه هدف یا وسیله پژوهش تاریخی است. چطور بررسی تاریخ اجتماعی ترجمه می‌تواند به بسط و تعمیق مطالعات ترجمه کمک کند؟ و در مقابل چطور تاریخ‌نگاران اجتماعی و سیاسی می‌توانند از پژوهش‌های حوزه مطالعات ترجمه بهره‌مند شوند؟ به عبارت دیگر، آیا پژوهش‌های تاریخی (که به‌ناچار در بستر تاریخ یک منطقه یا دوره صورت می‌گیرد) همیشه با پژوهش‌های ترجمه در تقابل هستند، به طوری که بایستی یکی از این دو را فدای دیگری کرد تا حق مطلب ادا شود؟ اگر این برداشت درست است ماهیت این فداکردن و فداشدن چیست و پیامدهای آن چه خواهد بود؟



**راندل:** از نظر من این مسئله به انتخاب مخاطب بستگی دارد. اگر ترجمه خود هدف پژوهش است و نه وسیله پژوهش، در این صورت طبیعی است که مخاطب پژوهشگران ترجمه باشند و اگر ترجمه حکم‌لنزی را دارد که از پشت آن موضوعی تاریخی را بررسی می‌کنیم در این صورت طبیعی است که تاریخ‌نگاران نیز مخاطب پژوهش باشند. بیشتر پژوهش‌هایی که در حوزه تاریخ ترجمه صورت

می‌گیرد مخاطبشان انحصاراً پژوهشگران ترجمه هستند و در مجله‌های ترجمه هم به چاپ می‌رسند و به پژوهش‌های تاریخی راه نمی‌یابند. پس در اصل بین پژوهش‌های تاریخی در دو حوزه تاریخ و مطالعات ترجمه تعارضی وجود ندارد. مسئله به انتخاب پژوهشگر بستگی

دارد. حرف من این است که وقتی پژوهشگر آگاهانه تصمیم می‌گیرد که مخاطبش تاریخ‌نویسان باشند؛ یعنی وقتی که آگاهانه هدف شما این است که بینشی جدید نسبت به تاریخ موضوع مورد پژوهش ایجاد کنید و هیچ دغدغه مطالعات ترجمه را هم ندارید باید به محدودیت پژوهش خود فکر کنید. اگر پژوهشگر ترجمه بخواند پژوهشی بین‌رشته‌ای بکند که یک سر آن ترجمه و یک سر آن تاریخ باشد، چاره‌ای جز این ندارد که به حوزه تاریخ قدم بگذارد.

**رافائل:** در کتاب خود ادعا می‌کنید که ترجمه نوعی لنز است که از پشت آن می‌توان حیات فرهنگی و شاکله حکومتی یعنی کارکردها و کاستی‌های فاشیسم را دید. من از این گفته چنین برداشت می‌کنم که در ذات ترجمه چیزی است که نمی‌توان آن را به فرهنگ یا نظام حاکم تقلیل داد. یعنی در ترجمه خصلتی افراطی وجود دارد که از قراردادهای فرهنگی و دستورهای حکومتی می‌گریزد. آیا این برداشت درست است و با سخن شما هم خوانی دارد؟ منظورم سخنی است که گفتید در ایتالیا محافظه‌کاران و فاشیست‌ها با ترجمه دشمنی داشتند و اینکه در ترجمه خصلتی بود که آنها قادر به کنترل تأثیرهای آن نبودند. در این صورت، آن خصلتی که باعث می‌شود ترجمه از فرهنگ و سیاست فراتر برود چیست؟ و اگر ترجمه می‌تواند از فرهنگ و سیاست فراتر برود تاریخ‌نگار چگونه می‌تواند به این خصلت عجیب ترجمه پردازد؟

**رائدل:** این نکته بسیار جالبی است، خصوصاً در رابطه با فاشیسم. در ترجمه‌های آن دوره نوعی تعامل با «دیگری» دیده می‌شود که ویژگی اصلی ترجمه در آن زمان است. فاشیست‌ها بین سالهای ۱۹۲۶ و ۱۹۳۵ هنوز چندان بیگانه‌ستیز نبودند و به این ویژگی چندان اعتنایی نمی‌کردند. در میان اهالی فرهنگ افرادی بودند که مفهوم فرهنگ را بسیار متعصبانه و ملی‌گرایانه تعریف می‌کردند و به دلایل مختلف از ترجمه هراس داشتند. از نظر این افراد، غالب فرهنگ‌های بیگانه فاسد بودند و هرگونه تعامل با آنان منشأ فساد اخلاقی و هنری محسوب می‌شد. برخی دیگر نیز از ترجمه بیزار بودند چون ترجمه بازار ادبی را متحول می‌کرد و معیشت آنان را به خطر می‌انداخت. تصور این افراد که عموماً نویسنده بودند اشتباه نبود و ترس آنان از ترجمه کاملاً قابل‌درک است. زیرا آثار این نویسنده‌ها طی چند سال بعد از انتشار ممکن بود به فروش سه تا پنج‌هزار نسخه برسد، درحالی‌که اولین مجموعه داستان‌های جنایی طی سال اول پس از انتشار در ایتالیا بیش از پنجاه‌هزار نسخه فروش داشت. اما هیچ‌یک از اینها باعث نگرانی رژیم از ترجمه نمی‌شد. برخی از فاشیست‌ها دیدگاه‌های

ضدبورژوا و سنت‌شکن داشتند و احتمالاً از اینکه ناشران جوان و جاه‌طلب با انتشار گسترده ترجمه‌های عامه‌پسند به نخبگان فرهنگی ایتالیا خسارات مالی فراوان وارد کرده و آنها را از عرش به فرش کشیده بودند لذت می‌بردند.

دلیل تمامی اینها جایگاهی بود که فاشیست‌ها برای خود در سطح بین‌المللی قائل بودند. فاشیست‌های ایتالیا از این جهت با نازی‌های آلمان و همچنین رژیم‌های پسا فاشیستی مانند دیکتاتوری ژنرال فرانکو در اسپانیا و ایستادو نوفو در پرتغال متفاوت بودند. دغدغه اصلی و همیشگی آنها این بود که بازیگران بزرگ بین‌المللی مانند فرانسه، آلمان و بریتانیای کبیر به عنوان قدرت‌های استعمارگر و آمریکا به‌طور خاص به چه چشمی به آنها نگاه می‌کنند. واکنش جامعه ملل نسبت به حمله ایتالیا به اتیوپی نشان داد که بریتانیا و فرانسه حاضر نیستند ایتالیا را به باشگاه اختصاصی قدرت‌های بزرگ استعماری راه دهند. موسولینی که هرگز این اهانت را نبخشیده بود تغییرهای مشهودی در سیاست خارجی ایتالیا ایجاد کرد و روابط دوستانه و نهایتاً فاجعه‌باری با آلمان برقرار کرد.

بعد از این، توجه رژیم بیش‌ازپیش به ترجمه جلب شد و به تدریج فشار بر ناشرانی که ادبیات بیگانه ترجمه می‌کردند بیشتر شد. دلیل اینکه رژیم این فشار را تدریجی اعمال کرد این بود که اتحادیه ناشران ایتالیا از لحاظ سیاسی به فاشیسم وفادار بودند و رژیم هم به آنها روی خوش نشان داده بود. اما پس از ۱۹۴۱ و ۱۹۴۲ سانسور شدیدی بر ترجمه‌ها اعمال شد، مخصوصاً بر رمان‌های جنایی که از نظر فاشیست‌ها «بدترین» جنبه فرهنگ «منحط» انگلو آمریکن به حساب می‌آید.

رژیم قبل از این هم می‌توانست جلوی ترجمه را بگیرد، اما این کار به اقتصاد موفق ایتالیا خسارت وارد می‌کرد و باعث دلسردی صاحبان صنعت می‌شد که به رژیم وفادار بودند. کارشکنی در کسب‌وکارهای خصوصی جزء سیاست‌های رژیم و مدیریت اقتصادی آن نبود. به این دلیل، سانسور در آغاز به اعلام مواضع دولت و نیز سانسور موارد خاص محدود شد. اما رژیم پس از آنکه آشکارا دست به اقدامات نژادپرستانه زد و فضای جنگ از جهت ایدئولوژی حاد شد، محدودیت‌هایی بر ترجمه اعمال کرد که باعث زیان ناشران شد.

عامل دیگری هم وجود دارد که مانع می‌شود رژیم‌هایی مثل فاشیسم بتوانند نظارت صددرصد بر ترجمه اعمال کنند. این مسئله بیش از آنچه که به ماهیت ترجمه مربوط باشد به ماهیت رژیم‌های استبدادی مربوط است. برای مثال، رژیم دیکتاتوری فرانکو در اسپانیا به اندازه فاشیست‌ها در ایتالیا یا نازی‌ها در آلمان از ترجمه هراس و تنفر نداشتند، اما نظارت و

سانسور بیشتری اعمال می‌کردند چون حاضر بودند خرج کنند و به شکلی نظام‌مند بر چاپ ترجمه نظارت کنند. در ایتالیا رژیم دلیلی برای نظارت شدید بر ترجمه نمی‌دید چون ترجمه مانند سینما و تئاتر ابزار تفریح دسته‌جمعی نبود. در حقیقت، تا دههٔ چهل میلادی رژیم کتاب را خطر بالقوه برای خود نمی‌دانست، چون گروهی از ناشران حامی او کتاب‌هایی را به چاپ می‌رساندند که گروهی از خوانندگان طبقهٔ متوسط هوادار فاشیسم آنها را می‌خواندند.

پس نکته این است که اگر رژیمی تشخیص بدهد که شرایط اقتضاء می‌کند، همان مقدار می‌تواند بر ترجمه نظارت کند که بر ادبیات تألیفی. آنچه در رژیم‌های کمونیستی مثلاً جمهوری دموکراتیک آلمان و استونی اتفاق افتاد گواهی بر این ادعاست. در این کشورها تولید به‌طور کامل در دست سازمان‌های دولتی بود و تمام دفترهای انتشاراتی، چاپخانه‌ها، توزیع‌کنندگان و کتابفروشی‌ها، تحت ادارهٔ دولت بودند و عملاً چاپ کتاب بدون تأیید دولت محال بود. پس اگر رژیم‌های فاشیست نتوانستند بر ترجمه نظارت کامل داشته باشند یکی از عواملش این است که در این رژیم‌ها چاپ کتاب تا حد زیادی کسب‌وکاری خصوصی به حساب می‌آمده است.

### سخن پایانی

آنچه از این گفت‌وگو برمی‌آید این است که اگر علاقهٔ مشترک به کارکرد زبان وجود داشته باشد، پژوهشگران تاریخ‌نگاری و مطالعات ترجمه می‌توانند با یکدیگر همکاری کرده و به نتایج مفیدی دست یابند. اما برخی تاریخ‌نگاران تعریفی محدود و ابزاری از زبان در ذهن دارند و این باعث عدم همراهی پژوهشگران مطالعات ترجمه با آنها می‌شود. همچنین در هر دو نوع پژوهش، پژوهشگران به ترجمه به چشم یک واقعهٔ تاریخی می‌نگرند و نه اینکه آن را هدفی بدانند که از ابتدا بر پژوهش تحمیل می‌شود.

آثار ترجمه‌شده کلیدی برای تفسیر و روشی برای توصیف یک لحظهٔ تاریخی خاص در اختیار پژوهشگر قرار می‌دهد، لحظه‌ای که در ایجاد آن زبان و تبادل فرهنگی نقش عمده‌ای بازی می‌کنند. همچنین آثار ترجمه‌شده این امکان را به ما می‌دهد که شیوهٔ کار نهادهای قدرت را دریابیم و خصلت‌های آن را از نحوهٔ تعامل آن با فرهنگ‌های دیگر آشکار کنیم. و بالاخره، ویژگی مشترک دیگری که از این دو نوع پژوهش به دست می‌آید این است که بررسی ترجمه‌های چاپ‌شده نشان می‌دهد که ترجمه چگونه می‌تواند به سلاحی در خدمت یک ایدئولوژی قرار بگیرد که به زبان و مراودات زبانی به چشم یک میدان جنگ با هدف کسب تسلط و نفوذ نگاه کند. 